

ماجرای رضای آقای جوادی

محسن غرویان

سید حمیدرضا طالبیان

علّت باید موجودی به نام خدا فرمانروای جهان باشد؟ نمی‌توانست بفهمد که با چه دلیلی می‌توان وجود خدا را اثبات کرد؟ و... این سؤالات، چون توفان سهمناکی وجود او را به لرزه می‌افکندند و آرام و قرار را از او می‌ستادند. با خود می‌گفت: عبادت‌هایم چه می‌شود؟ اگر خدایی نباشد، آن‌گاه عبادت‌هایم... با این مشکل چه کنم؟ او می‌دید که اغلب دوستانش آن‌چنان غرق در زندگی روزمره‌شان شده‌اند که حتی لحظه‌ای را نیز به اندیشیدن به این‌گونه مسائل اختصاص نمی‌دهند.

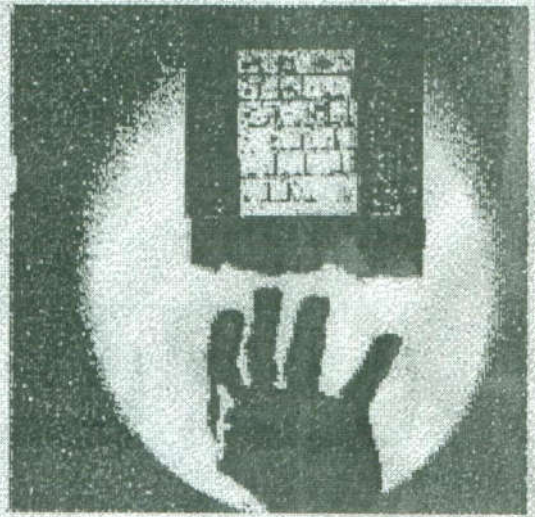
اما رضا همواره می‌اندیشید به آن امید که روزه‌ای به سرای حقیقت واگشاید و شعاع نوری را از آن‌دیار براندیشه‌هایش بتاباند.

روزها، هم‌چنان پرالتهاب و پرسوز می‌گذشتند ولی گریهی از مشکل او باز نمی‌شد تا این‌که یک روز، هنگامی که در

«رضا بیدار» دانش‌آموز سال اول دبیرستان بود. رضا دانش‌آموزی موفق، منظم و دیندار بود. همه او را به خاطر این‌که پسری درس‌خوان و با اخلاق بود، می‌ستودند. او در خانواده‌ای خوب و اهل دانش بزرگ شده بود. پدر و مادرش از کودکی به او سفارش می‌کردند که به مطالعه بپردازد تا آگاهی‌اش نسبت به پدیده‌ها افزایش یابد. همین مسأله باعث شده بود که او در میان هم‌سالان خود، یک ویژگی برجسته داشته باشد: روح جست و جو و کاوش درباره‌ی مسائل و پدیده‌ها و نادانسته‌ها.

روح کنجکاوی رضا باعث شده بود که مدتی دچار یک بحران روحی شده و از آرامش و شادابی‌اش کاسته شود.

آری، مدتی بود که رضا در اساسی‌ترین مسائل جهان هستی دچار تردید شده بود. رضا نمی‌توانست بفهمد که به چه علّت «خدا هست؟» و به چه



تعیین شده آماده شد و به سرعت به سوی خیابانی که پارک در آن جا بود حرکت کرد. هنوز دقایقی به آمدن آقای جوادی باقی مانده بود. روح کاوشگر رضا در اضطراب بود. فکر می کرد که آقای جوادی چگونه به پرسش های او پاسخ خواهد داد؟ با خود می اندیشید که آیا آقای جوادی خواهد توانست آرامش را به او برگرداند یا خیر؟

رضا، آن چنان در این افکار غرق شده بود که دیگر توجهی به گذران لحظه ها نداشت. ناگهان سنگینی دستی را به روی شانه هایش احساس کرد. یک باره رویش را برگرداند. آقای جوادی بود. رضا بنا دستپاچگی به او سلام کرد. آقای جوادی، با خوشرویی به رضا سلام کرد و احوالش را پرسید. آن گاه هر دو بر روی نیمکت نارنجی رنگ پارک نشستند و به گفت و گو پرداختند.

آقای جوادی: رضا، من دوست دارم که تو شروع کنی.
رضا: بله، آقای جوادی، خیلی ممنون: من، من...

آقای جوادی: آرام باش رضا، آرام، با خیال راحت صحبت کن.

رضا کمی آرام تر شد، خودش را جمع و جور کرد و شروع کرد: بله، من مدتی است که فکر می کنم چرا ما باید خدایی داشته باشیم چه دلیلی داریم که خدا وجود دارد؟ و چرا باید در مورد خدا بحث کرد؟ این ها سؤال های من است.

آقای جوادی: آفرین، سؤال های خوبی

پی چاره بود، چیزی به خاطرش رسید، با خود گفت: آقای جوادی، معلم دینی مدرسه...، بله خودش است، باید نزد او بروم، آقای جوادی می تواند مشکل مرا حل کند، او انسان دانایی است...

روز بعد، رضا، آقای جوادی را در مدرسه دید و مشکل خود را با او در میان گذاشت و از او خواست که وقتی را برای پاسخگویی به پرسش های او اختصاص دهد. آقای جوادی گفت که در بین ساعات تدریس در مدرسه وقتی برای این کار ندارد، ولی می تواند بعد از ظهرها، در پارک نزدیک خانه شان، او را ببیند و به پرسش هایش پاسخ دهد. رضا، با شادی فراوان، پیشنهاد آقای جوادی را پذیرفت و قرار شد که بعد از ظهر روز بعد، به عنوان اولین جلسه یکدیگر را در پارک ببینند.

روز بعد، رضا اندکی زودتر از ساعت

است، نشانه این است که تو پسر جست و جوکننده و انسان دقیقی هستی و با مسائل زندگی ساده برخورد نمی‌کنی. من هم که به سن و سال تو بودم همین سؤال‌ها را داشتم و همیشه به دنبال جواب آن‌ها بودم، تا این‌که بالاخره موفق شدم. خوب بگذریم، در بین سؤال‌هایی که کردی، یکی از بقیه ریشه‌ای‌تر است و آن این‌که چرا باید درباره خدا بحث و تحقیق کنیم. اگر جواب این سؤال روشن بشود، می‌توانیم به دنبال پیدا کردن جواب سؤال‌های دیگر برویم. متوجه شدی رضا؟

رضا: بله، بله منظور شما این است که تا ندانیم که به چه علت از خدا بحث می‌کنیم و تا ضرورت این بحث برای ما روشن نشود معنایی ندارد که به اثبات وجودش بپردازیم.

آقای جوادی: آفرین، درست است، اولین جواب به این سؤال این است که روح ما تشنه آشنا شدن با حقایق است. ما دوست داریم که به واقعیت‌ها و پدیده‌های جهان هستی آگاهی پیدا کنیم. دوست داریم که مجهولات خود را حل کنیم. و این از روحیه و خصلت جست و جوگر و کاوش‌گر ما حکایت می‌کند. انسان‌ها، ذاتاً به دنبال کشف نادانسته‌ها هستند. تو هم، اگر این روحیه را نمی‌داشتی، به دنبال پیدا کردن جواب سؤال‌هایت نمی‌رفتی، معلوم است که به آگاهی از اسرار جهان علاقه‌مندی.

رضا: پس اولین جواب به این سؤال این است که اصلاً این خصلت و ویژگی

انسان‌هاست که بر اساس آن می‌خواهند با اسرار جهان آشنا بشوند و از واقعیت‌های آن آگاهی پیدا کنند.

آقای جوادی: دقیقاً، خوب فهمیدی، اما دومین دلیل بر لزوم بحث درباره خدا این است که ما همیشه از ضررهایی که ممکن است به ما برسد، فرار می‌کنیم، این خصوصیت باعث می‌شود که....

رضا حرف‌های آقای جوادی را قطع کرد و گفت: ببخشید، من متوجه نشدم، بیش‌تر توضیح بدهید.

آقای جوادی: انسان‌ها همواره در زندگی خود شاهد حوادث مختلفی هستند؛ مثلاً گاهی پایه میز می‌شکند، برگ درختان زرد می‌شود، دو وسیله نقلیه با هم تصادف می‌کنند، کوه ریزش می‌کند و... بعضی اوقات، ما احتمال می‌دهیم که حادثه‌ای و ضرری در انتظار ماست و حتماً دیر یا زود دچار آن خواهیم شد. برای مثال اگر به تو بگویند چنانچه از خیابان روبرو که خیلی شلوغ است بگذری، احتمال دارد تصادف کنی، چکار می‌کنی؟

رضا: خوب، معلوم است که از آنجا رد نمی‌شوم.

آقای جوادی: تمامی انسان‌ها همین‌طورند. آن‌ها براساس فطرتشان از هر نوع زیان و ضرری که احتمال دارد به آن‌ها برسد، دور می‌شوند، چه زیان جسمی و چه زیان روحی. چه زیان بزرگ و چه کوچک، البته به استثنای زیان‌های بسیار کوچک. اگر به یک راننده بگویند که

دزدان مسلح، در بین راه در کمین هستند، چه می‌کند؟ بله او حتی اگر گوینده این خبر را انسان خیلی راستگویی هم نداند، باز هم احتیاط می‌کند و تا به نادرستی خبر او اطمینان پیدا نکرده به سفر نمی‌رود.

اگر کودکی به تو بگوید عقربی درون لباست رفته است، چه می‌کنی؟ بله، احتیاط می‌کنی و از حرف او بی‌اعتنا نمی‌گذاری. این عقل انسان است که به ما می‌گوید از ضررهای احتمالی بگریزیم.

رضا: تا اینجا را خوب فهمیدم، اما این مسأله چه رابطه‌ای با بحث ما دارد؟ آقای جوادی: اگر صبر کنی، می‌گویم. ببین، به نظر تو خطرناک‌ترین ضرر احتمالی چیست؟ هان؟

رضا: خطرناک‌ترین ضرر احتمالی! نمی‌دانم، درباره‌اش فکر نکرده‌ام.

آقای جوادی: خطرناک‌ترین ضرری که ممکن است به ما برسد عذاب‌های سخت جهان آخرت است. آن عذاب‌هایی که همه پیامبران و رهبران مذهبی از آن‌ها سخن گفته‌اند. حال ما باید چه کنیم؟ پیامبران انسان‌های درست‌کاری بوده‌اند، تاریخ از پرهیزکاری و صداقت آنان خبر می‌دهد، وظیفه ما در برابر خبری که به ما داده‌اند چیست؟ آیا اعتنایی نکنیم و خود را به بی‌خیالی بزنیم. پیامبران پیروان فراوانی داشته‌اند، اکنون نیز بیش‌تر مردمان زمین را پیروان پیامبران تشکیل می‌دهند، آیا نباید احتمال بدهیم که آنان راست می‌گویند؟ آیا نباید از این ضرر

احتمالی بگریزیم؟

رضا: بله، بله حتماً.

آقای جوادی: پس نتیجه می‌گیریم که برای دفع این ضرر بزرگ باید از وجود خدا بحث کنیم، از پیامبری پیامبران بحث کنیم تا بدانیم که واقعیت چیست و آیا آخرتی و عذابی هست یا نه؟ رضا: متوجه شدم.

آقای جوادی: پیامبران از نعمت‌ها و شادی‌های آخرت هم خبر داده‌اند. از بهشت، از کاخ‌های آنجا، از جوی‌های زیبا، از درختان میوه‌های بی‌نظیر، از حور، از... صد و بیست و چهار هزار پیامبر از این نعمت‌ها سخن گفته‌اند، آیا نباید احتمال بدهیم که راست می‌گویند؟ اگر به ما بگویند در معامله‌ای شرکت کنیم که احتمال سود فراوانی در آن هست، چه می‌کنیم؟ شرکت می‌کنیم تا آن سود احتمالی را به دست آوریم. نعمت‌های اخروی هم سودهای احتمالی بسیار با ارزشی هستند. پس برای به دست آوردن آن‌ها باید از بودن خدا بحث کنیم، از بودن آخرت بحث کنیم، تا اگر به این نتیجه رسیدیم که هستند، آن سودها را به دست آوریم.

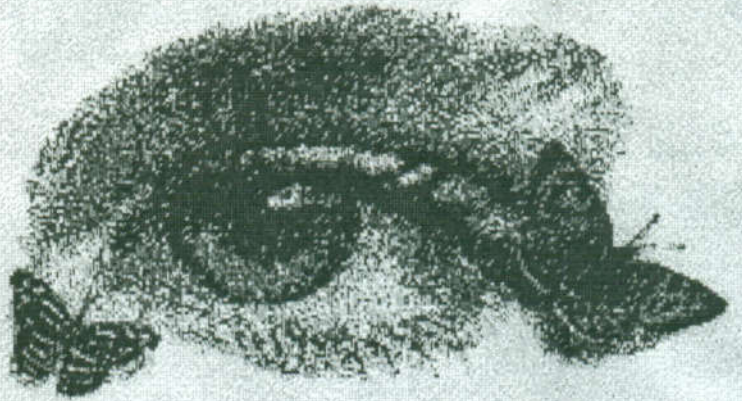
رضا: پس دلیل سوم برای ضرورت بحث از خدا این است که عقل انسان‌ها به دست آوردن سودهای احتمالی و مخصوصاً بزرگ را حکم می‌کند.

آقای جوادی: کاملاً درست است. خب، رضا اگر شخصی که او را نمی‌شناسی و ندیده‌ای، به تو کمکی بکند

اول کافی است، موافقی؟

رضا: بله، موافقم، باید کمی روی این مطالب فکر کنم.

آن‌گاه رضا و آقای جوادی پارک را ترک کردند و به سوی خانه‌هایشان رفتند. رضا، در راه خانه به پاسخ‌های آقای جوادی فکر می‌کرد و از این که پاسخ یکی از سؤال‌هایش را پیدا کرده است، بسیار خوشحال بود.



راهی از درون و راه‌هایی از بیرون

بادهای پاییزی، برگ‌های سبز درختان پارک را نوازش می‌دادند. چند کودک در گوشه‌ای از پارک بازی می‌کردند و کمی دورتر از آن‌ها، رضا، تنها نشسته بود. در سکوت فرو رفته بود و منتظر آقای جوادی بود. ناگهان یکی از بچه‌ها به زمین خورد، رضا، برای کمک به کودک، به سوی او دوید اما پیش از او مردی کودک را از زمین بلند کرد و نوازشش کرد. آن مرد آقای جوادی بود. رضا، به آقای جوادی رسید و با هم سلام و احوال‌پرسی کردند. سپس به سوی همان نیمکت نارنجی رنگ رفتند و صحبت‌هایشان را شروع کردند.

آقای جوادی: خلاصه بحث دیروز ما این بود که ما به سه دلیل باید درباره خدا تحقیق کنیم: دفع ضرر احتمالی، به دست آوردن منفعت احتمالی و لازم بودن تشکر از کسی که نعمت‌های جهان را به ما بخشیده است. امیدوارم روی این مطالب خوب فکر کرده باشی.

به طوری که مشکل بزرگی از تو حل بشود، چه خواهی کرد؟

رضا: سعی می‌کنم که او را بیابم و از لطفی که به من کرده است، از او تشکر کنم.

آقای جوادی: بله، درست است، حالا دقت کن که در جهان هستی نعمت‌های بی‌شماری داریم. مثل آب، نان، هوا، خورشید، ماه، کوه‌ها، دریاها، میوه‌ها، حیوانات و... این‌ها نعمت‌های بزرگی هستند، اگر آب نبود ما زنده نمی‌ماندیم، اگر هوا و نان و... نبود زنده نمی‌ماندیم، خب، وظیفه ما در قبال نعمت‌هایی که داریم چیست؟

رضا: باید کسی را که این نعمت‌ها را به ما داده بیابیم و از او تشکر کنیم.

آقای جوادی: آفرین، پس لازم است که بدانیم آیا خدایی هست یا نه؟ و این سومین دلیل برای لزوم بحث از خداست. من فکر می‌کنم که همین مقدار برای جلسه

رضا: من روی این مطالب خیلی فکر کردم.

آقای جوادی: بسیار خوب، حالا به سراغ بحث امروزمان برویم. امروز می‌خواهم از راه‌های اثبات وجود خدا برای تو صحبت کنم. از راه‌هایی که با آن‌ها، خداوند شناخته می‌شوند....

رضا: اما، اما...

آقای جوادی: اما چه؟

رضا: روزی، پیرمردی به من می‌گفت خدا نیازی به اثبات ندارد، خدا در دل همه هست، خدا همه جا هست...

آقای جوادی: آفرین، آفرین، کاملاً درست است، او درست گفته است، خدا با دل همه انسان‌ها نزدیک است. درون همه آمیخته با رنگ و بوی الهی است، خداوند در قرآن فرموده است:

سرشت انسان‌ها معطر به شناخت خداست. این همان فطرت انسان‌هاست که خدا را می‌شناسد.

رضا: پس چرا بعضی انسان‌ها خدا را قبول ندارند؟

آقای جوادی: انسان‌ها، گاهی در اثر گناهان و آلودگی‌های روحی و عقاید نادرست باعث خفتگی فطرت خدا دوست خود می‌شوند. باعث می‌شوند غبار روی فطرتشان را بگیرد و آن حالت خداخواهی و خداجویی آشکار نشود ولی در نهان، همه انسان‌ها خداجو هستند و او را می‌طلبند گرچه در ظاهر، او را انکار کنند. اگر یک منکر خدا در کشتی باشد و بعد دریا توفانی شود و راه نجاتی برای او

نباشد، چه خواهد کرد؟ بله، قطعاً به خدا پناه می‌برد و از او کمک می‌خواهد، همان خدایی که تا به حال او را انکار می‌کرده است.

رضا: با توضیحاتی که شما دادید، من نمی‌دانم که بالاخره ما نیازی به اثبات خدا داریم یا نه؟

آقای جوادی: بله داریم، اما این براهین، همگی باعث بیداری فطرت می‌شوند و غبارها و حجاب‌ها را از روی آن بر می‌دارند.

رضا: پس، در واقع همه چیز به فطرت و به درون انسان‌ها برمی‌گردد؟

آقای جوادی: بله، دست است، برای اثبات خدا و شناخت او دو راه کلی بیان شده است: راه درونی که همان راه فطرت است و دیگری راه‌های بیرونی که همان براهین فلسفی و تجربی است. در مورد راه فطرت بعداً صحبت خواهیم کرد.

رضا: براهین فلسفی و تجربی!

آقای جوادی: تعجب کردی، از ظاهر سخت این کلمات نترس، براهین فلسفی و تجربی یعنی استدلال‌هایی که با روش فلسفی یا با استفاده از تجربه به وجود آمده‌اند. اندک اندک معنای این کلمات برای تو روشن خواهد شد. امروز می‌خواهم در مورد استدلال تجربی صحبت کنم. همان‌طور که دانستی استدلال تجربی یکی از اقسام راه‌های بیرونی برای اثبات خداست. نام دیگر روش تجربی، روش نظم یا «برهان نظم» است. ادامه دارد